



نجات زنان با "اصلاحات" ممکن نیست!

۸ مارس روز جهانی زن روزی که به همت و مبارزه خونین زنان کارگر و زحمتکش نساجی نیویورک در سال ۱۸۵۷ و سپس با پیگیری و تلاشهای زنان سوسیالیستی نظیر کلارا زکین، "روز جهانی زن" نام گرفت؛ روزی که حالا دیگر به همه زنان آزادیخواه در تمام جهان تعلق دارد.

کنسرن های چند ملیتی

و شانس چالش سندیکایی

یادآوری:

گلوبالیسم و جنبش کارگری یکی از مباحث کلیدی است که از سالها پیش از سوی سندیکاهای کارگری جهان، فعالین کارگری و جنبش های اجتماعی و منتقدین جهانی سازی مطرح گردیده است. تا کنون کتابها و رسالات متعددی حول این موضوع به نگارش درآمده که متأسفانه ترجمه ی این نوشته ها بزبان فارسی قلیل است. با این وجود بالاخره مسئله ی گلوبالیسم و جنبش کارگری به مباحث درون فعالین کارگری ایران نیز راه یافته است. مطالعه آراء و عقاید در این زمینه به شناخت ما کمک می نماید. مقاله زیر متن سخنرانی لئو مایر یکی از فعالین سندیکایی آلمان است که پیش تر توسط موسسه تحقیقاتی ISW-Forum در مونیخ آلمان انتشار یافته است.

من بسیار مایل بودم که از کشمکش های موفقیت آمیز گزارش دهم. مثلاً مبارزات کارگران ماشین سازی Opel طی سال گذشته برای دفاع از محل کارشان در سطح اروپا و اعتصاب کارگران بر علیه بسته شدن کارخانه در لوتون Luton، و یا اینکه حرکات همبسته در سطح اروپا بر علیه تعطیلی کارخانه Renault در بلژیک را گزارش کنم.

متأسفانه بدلیل اینکه اینگونه حرکت های سراسری همچنان استثناء هستند امکان چنین بحثی نیست.

این یک پیشرفت می باشد که شورای جهانی کار و مدیریت کنسرن "فلکس واگن" بر سر یک قرارداد اجتماعی قابل قبول که برای عرضه کنندگان لوازم یدکی هم صدق میکنند، به توافق میرسند. این قرارداد ناظر است بر: ممنوعیت کار کودکان، رعایت حقوق سندیکایی و حفظ استانداردهای اجتماعی هر کشور.

وقتی من از پیشرفت صحبت میکنم، اما همین سوی دیگر ضعف جنبش کارگری را نیز نشان می دهد، که از "مسئولیت های داوطلبانه" کار در سطح فشار به کنسرن ها برای "تجارت قابل تحمل برای اجتماع" تقلیل یافته - سپس شاید بین کنسرن خوب و بد فرق میگذارد و بجای اینکه قدرت کنسرن ها و منطق سرمایه داری را، که منشا تمامی خرابیها و ناملایمات جامعه هستند، زیر سوال برد آنها را به خوب و بد تقسیم کرده و بر علیه بدها اعلام بایکوت میکند.

ادامه در صفحه ۴

جا افتادن ۸ مارس به عنوان روز زن با یک درس بزرگ مبارزاتی همراه است. درسی که تأکید می کند که مبارزه برای رفورم بدون مبارزه برای نابودی سرمایه داری نمی تواند به آزادی زنان منجر شود. اما اگر در آن زمان امکان داشت در چهارچوب نظام های سرمایه داری موجود در غرب بسیاری از خواست های عادلانه زنان متحقق شوند و اصلاحاتی در شرایط کار و زندگی زنان بوجود آید، امروز در جامعه تحت سلطه ایران انتظار چنین امری را داشتن به معنی دچار شدن به توهم و دویدن به دنبال سراب بی سرانجامی می باشد. اجازه بدهید سخن را در رابطه با جامعه خودمان، ایران دنبال کنیم.

رفورمیسم در ایران یک جریان ورشکسته سترون است که در طول حداقل چندین دهه ورشکستگی خود را آشکار ساخته است. چه در دوره شاه از همان زمان که سازشکاران و رفورمیست ها به جای طرح ضرورت سرنگونی رژیم شاه شعار می دادند "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت" و یا بعداً در مقابل شعار سرنگونی، خواهان تصحیح و تغییر قانون اساسی شدند و چه در دوره های بعدی که رفورمیسم خود را به صورت های مختلف و مثلاً در رابطه با سازمان های سازشکار آشکار ساخت، مردم ایران همواره نه فقط ورشکستگی خط رسوای رفورمیستی را مشاهده کرده اند، بلکه مصیبت ها و دردهای وحشتناک ناشی از آن را تجربه و با گوشت و پوست خود لمس کرده اند.

این امر اگر چه هشیاری مردم ما را تا حد زیادی در بر خورد به خط های سیاسی رفورمیستی و سازشکارانه ارتقاء داده ولی باعث آن نشده است که همه بتوانند این خط را در هر شکل و صورتی که ظاهر میشود بشناسند. امری که انعکاس آن را ما در میان نیروهای سیاسی مختلف شاهد بوده ایم. مثلاً وقتی خاتمی با شعار حکومت قانون و بهبود وضع زنان و جوانان به میدان آمد، تبلیغات بسیاری در مورد این که واقعا قرار است معجزه ای در جمهوری اسلامی رخ داده و تغییری به نفع زنان و جوانان در ایران بوجود آید، صورت گرفت. هر چند عمده سازمان دهندگان این تبلیغات همپالگی های خود خاتمی بودند ولی خیلی از افراد و نیروهای سیاسی فریب چنان تبلیغاتی را خوردند، تا این که رشد سریع جنبش توده ای بویژه جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر همه کاسه کوزه های خاتمی رفورمیست و اصلاح طلب را به هم ریخت. نباید فراموش کرد که اساس فریبکاری خاتمی در این بود که گویا با وجود رژیم جمهوری اسلامی و در این چهارچوب امکان ایجاد تغییراتی به نفع مردم وجود دارد.

ادامه در صفحه ۲

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نجات زنان با "اصلاحات" ممکن نیست!

او ریاکارانه می خواست مردم رامتقاعد کند که می توان رژیم را اصلاح نمود و در نتیجه ضرورتی به سرنگونی انقلابی آن نیست. اما اگر خاتمی رسوا شد، مبلغان پروژه کلان اصلاحات "بیکار نشستند و چند سالی است که خط رفورمیستی آنها، اینبار در جنبش زنان جایی برای خود باز نموده و پیش می رود.

مسئله زنان در ایران، یک واقعیت عینی و مسأله بسیار مهم و حساسی است. ابعاد ظلمی که به زنان ایران و به خصوص به زنان طبقات پائین جامعه اعمال می شود غیر قابل توصیف است و طوق بندگی ای که به گردن آنان بسته شده حقیقتاً طاقت فرساست. تنها کفایت بعضی از قوانین در رابطه با زنان را حتی بدون هیچ گونه تفسیری صرفاً توضیح داد تا معلوم شود که آن قوانین تا چه حد زن ستیز بوده و چطور ابتدائی ترین حقوق انسانی در آن ها زیر پا گذاشته شده است. مثلاً قانون طلاق را در نظر بگیریم. عین متن آن قانون چنین است: "مرد هر وقت که بخواهد می تواند زنش را طلاق بدهد". در مقابل این قانون، زن از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیست. زن اگر بخواهد طلاق بگیرد - حتی اگر دلایل کاملاً منطقی و بجائی هم داشته باشد - سال ها باید دوندگی کند و معلوم هم نیست که بالاخره میتواند موفق به گرفتن طلاق بشود یا نه. یا قانون مربوط به سرپرستی پدر و مادر از فرزندانشان را در نظر بگیریم. طبق قانون، پدر در رابطه با همه امور مربوط به فرزندش می تواند تصمیم بگیرد. در حالی که مادر حتی در نبود پدر و یا جد پدری هم از چنین حقی برخوردار نیست. یعنی حتی از تصمیم در مورد تحصیل و محل زندگی فرزند خود گرفته تا مسائل درمانی او و بسیاری از موارد دیگر محروم است. حالا از قوانین دیگر که اشکارا زن را نصف مرد و شهروند درجه دو به حساب می آورد، سخنی نمی گوئیم.

با توجه به وجود چنین قوانین زن ستیز در جامعه، جای هیچگونه شکی نیست که تغییر و یا لغو چنین قوانینی کاملاً به نفع زنان در ایران می باشد. به خصوص اگر به عملکرد این قوانین زن ستیز و بردگی و مظالمی که از آن ها در جریان زندگی واقعی برای زنان بوجود می آید و تأثیراتی که این امر در جریان زندگی افراد خانواده و کل جامعه به جای می گذارد توجه کنیم، خواهیم دید که لغو چنین قوانینی و جایگزینی آن با قوانینی که بر مبنای انسان کامل شمردن زن تدوین شود و مشخصاً حقوق دموکراتیک برابر با مرد برای زنان در آن قوانین

در نظر گرفته شود، نه فقط به نفع زنان بلکه به نفع کل جامعه می باشد و در این میان زنان طبقات پائین جامعه، زنان کارگر و زحمتکش بیشترین نفع را از آن خواهند برد. بر این اساس مبارزه برای لغو این قوانین مبارزه ای است کاملاً ضروری که باید با طرح خواست های هر چه مشخص تر و دقیق تری به عنوان یک مبارزه دموکراتیک و کاملاً بر حق دنبال شود. بنابراین واضح است که از نظر ما انجام چنین مبارزه ای به خودی خود به معنی رفورمیست بودن نیست. برای این که بینیم رخنه رفورمیسم در جنبش زنان در کجاست، توجه به مطالب زیر ضروری است:

همانطور که می دانیم از سال ۱۳۸۱ که رژیم جمهوری اسلامی ظاهراً به ناگاه اجازه برگزاری روز زن را در ایران صادر نمود - و البته نه در روز تولد فاطمه بلکه درست در روز ۸ مارس - مبارزه جهت تحقق خواست های مشخصی در رابطه با زنان به طور علنی در ایران جریان یافته است و در سال های اخیر خواست تغییر قوانین مربوط به زنان که تحت عنوان "قوانین نابرابر و یا تبعیض آمیز" از آن ها اسم برده می شود مطرح و برای تحقق آن مبارزه می شود. در رأس این مبارزه البته سخنگویان طبقات مرفه جامعه قرار دارند و در واقع رژیم نیز با اتکاء به این "خودی" هاست که پای گیری یک مبارزه علنی به رهبری این زنان در جامعه ایران را تحمل و سعی در کنترل آن دارد. این را هم می دانیم که مبارزه در این حوزه نیز همانند آنچه مثلاً در مبارزه جهت ایجاد سندیکا برای کارگران شرکت واحد شاهدیم، علیرغم این که علنی و تا حدی برای رژیم قابل تحمل است، هیچوقت از سرکوب مصون نبوده و همواره مورد یورش نیروهای انتظامی، پلیس زن و غیره قرار می گیرد. این برخورد که خود مکانیسمی جهت کنترل آن مبارزات است، در عین حال نمونه ای از مبارزه به اصطلاح قانونی در کشوری را بدست می دهد که به خاطر ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر آن یعنی سرمایه داری وابسته، اساساً قانون نمی تواند در آن حاکمیت داشته باشد. در حالی که در جوامع غربی یا جوامع سرمایه داری متروپل وقتی مجوز حرکت اعتراضی صادر شود و مبارزه نیز در همان چهار چوب تعیین شده پیش رود، بر اساس قوانینی که عملکرد دارند، خود پلیس عهده دار حفظ امنیت آن می شود.

در هر حال، امروز مبارزه برای تغییر قوانین زن ستیز در ایران یک واقعیت است. اما اگر تغییر قوانین به نفع زنان امری مبرم و کاملاً ضروری است، اگر مبارزه برای این منظور مبارزه ای کاملاً بجا، برحق و حتماً مفید و لازم است، چرا

از خطر رخنه رفورمیسم در جنبش زنان ایران سخن گفته شد. نشانه این رفورمیسم چیست و خود را در این جنبش چگونه نمایان می سازد؟ و به طور کلی سراغ رفورمیسمی که می خواهد خود را به جنبش زنان ازاده ایران تحمیل نماید را در کجا باید جستجو نمود؟ جواب صریح به این سؤالات را باید با به یاد آوردن تجارب تزه های رفورمیستی گذشته (که در فوق بخشا به آن ها اشاره شد) و یا با رجوع به تجربه خاتمی داد. چه در گذشته های تقریباً دور و چه در رابطه با خاتمی، نشانه و جلوه رفورمیست ها در این بود که برای آنها حفظ سیستم موجود و بالطبع رژیم حاکم فرض مسلمی بود و آنها درست در چهار چوب سیستم و رژیم حاکم خواهان تغییر قوانین بودند. البته این به طور کلی خاصیت و خصوصیت مشترک همه رفورمیست ها در سراسر جهان می باشد. اما واقعیتی که در ایران باعث می شود که رفورمیست ها با راه و روش خود ضربات جبران ناپذیری به جنبش مردم در هر حوزه ای که باشد، وارد آورند و در واقع به مانعی در مقابل پیشروی حرکت های مبارزاتی انقلابی تبدیل شوند آن است که در جامعه تحت سلطه ما از طریق رفورم تحقق خواست های عادلانه مردم و تثبیت آنها به نفع توده ها ممکن نیست. این را تجربه های خونین مبارزات پیشین به مردم ما آموخته است. در رابطه با خاتمی رفورمیست یا به اصطلاح اصلاح طلب گفته می شد که وی "خواهان" تغییر است ولی "جناح تند رو" به او این امکان را نمی دهد. صرف نظر از فریبکارانه بودن چنین تبلیغی، واقعیت این است که حتی اگر خاتمی واقعا هم می خواست به گونه ای که ادعا کرده بود، ضمن حفظ پایه های رژیم جمهوری اسلامی تغییراتی به نفع زنان و جوانان در آن چهار چوب بوجود آورد، چنین امری امکان نداشت - البته در واقعیت امر طبقه حاکم و خاتمی خود این را می دانست و او صرفاً جهت فریب مردم دم از اصلاحات می زد.

یکی از عرصه هایی که رفورمیسم در رابطه با جنبش زنان در ایران خود را نمایان ساخته، عرصه مبارزه برای تغییر و یا لغو قوانین است. در این عرصه رفورمیسم می کوشد تحقق خواست فوق را در چهار چوب رژیم جمهوری اسلامی و با وجود این رژیم امکان پذیر جلوه دهد. اگر به پایگاه طبقاتی زنانی که امروز در ایران سعی دارند سکان جنبش زنان ستمدیده ما را به دست بگیرند توجه کنیم، می بینیم که اینان طبیعتاً نه خواهان نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران هستند و نه الزاماً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند - هر چند که مشکلاتشان با این رژیم به

تظاهرات می توانند به ظاهر خود را متفاوت از هم کیشان خود در ایران جلوه دهند.

خواستار تغییر و یا لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی بودن و مبارزه برای تحقق این امر تنها در آنجا می تواند با رفورمیسم مرزبندی کند که با صراحت کامل اعلام نماید که چنین امری با وجود رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست؛ و از این طریق، این مبارزه را در جهت نابودی این رژیم و بالطبع پایگاه طبقاتی آن یعنی سرمایه داران کانالیزه نماید. با آموزش از درس های مبارزاتی گذشته و در نظر داشتن همه تجارب منفی ای که از حرکت های رفورمیستی در ایران به دست آمده است، زنان واقعا چپ و رادیکال موظفند که به نسل جوان درس انقلابی یاد بدهند و به آنها خاطر نشان سازند که تحت سلطه جمهوری اسلامی مبارزه برای رفورم به تحقق خواست های عادلانه و برحق زنان ایران

مثابه "زن" یک واقعیت است، به این معنی که قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی دامن آنها را نیز گرفته است. پر واضح است که زنان کارگر و زحمتکش ما و حتی زنان طبقات متوسط که بیشترین ستم، ظلم و اجحاف از طرف رژیم جمهوری اسلامی در حق آنان اعمال می شود و از این رو شدیداً خواستار سرنگونی این رژیم می باشند، نمی توانند و نباید دنباله رو حرکتی گردند که در آن حفظ رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی فرض شده است. بگذریم از این که راهی که رفورمیست ها برای پیشروی جنبش زنان عرضه می کنند حتی قادر نیست اندک منافع زنان طبقات مرفه و نیمه مرفه را نیز تأمین نماید.

اما آنچه در رابطه با جنبش زنان در ایران می گذرد، در خارج از کشور نیز انعکاس دارد. متأسفانه در اینجا نیز زنانی هستند که با دنباله



منجر نمی شود. توهم پراکنی در مورد این امر) یعنی این که گویا خواسته های عادلانه زنان با رفورم امکان پذیر است) به معنی ایجاد سدی در مقابل جنبش انقلابی زنان می باشد که برای دست یابی به آزادی و رهایی زنان باید مدام تقویت و مستحکم تر گردد.

روی کامل از زنان رفورمیست در ایران پا درجای پای آنها گذاشته و درست همان شعار ها و همان توهم را در جنبش زنان در خارج از کشور رواج می دهند. هرچند که بعضی از آنها سعی دارند پوشیده تر عمل کنند و حتی خود را انقلابی هم می خوانند. اینها تصور می کنند که در حالی که همان برنامه های رفورمیستی فوق الذکر را پیش می برند، در محیط خارج با صرف سردادن شعار سرنگونی در این یا آن



کنسرن های چند ملیتی و شانس چالش سندیکایی

در ده سال گذشته شاهد رشد عظیم قدرت کنسرن ها بوده ایم :

- آنها تجارت جهانی را اداره میکنند؛ یک سوم تجارت جهان ، تجارت درونی کنسرن ها ؛ و یک سوم دیگر بین کنسرن ها است.

- دلیل این تجارت " در درون" کنسرن ها این است که آنها در سراسر جهان یک شبکه وسیع تولیدی را ساخته اند . در این شبکه ی بزرگترین کنسرن ها- تعداد صد کنسرن - حدود سیزده میلیون نیروی کار به کار مشغولند .

- کهکشان این کنسرن های فراملیتی ، نه تنها وسیع است، بلکه شدیداً هم متمرکز است. ارزش درآمد دویست کنسرن از قوی ترین ها، برابر یک چهارم ارزش تولیدات اقتصاد جهان است. فقط بکارگیری یک درصد از نیروی کار در جهان این توان اقتصادی را به بار می آورد . این دویست بزرگترین کنسرنها بین سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۹ در حدود ۳۶۲ درصد افزایش سود داشته اند در حالیکه تعداد شاغلین فقط ۴/۱۴ درصد افزایش داشته است . (منبع: Institute for policy Studies, Top ۲۰۰, Washington, ۲۰۰۰)

- نفوذ کنسرن ها در اقتصاد جهان هنگامی واضح تر میگردد که بدانیم درآمد شرکتهای وابسته به آنها دو برابر بیشتر از مجموع صادرات جهانی است (UNCTAD, WIR ۲۰۰۱). در این میان یک هفتم درآمد جهانی در دست صد کنسرن متمرکز است. (UNCTAD, WIR ۲۰۰۰)

- هنگامیکه تولید ناخالص داخلی در سطح جهان در ده سال بین ۲۰۰۰-۱۹۹۰، ۲۵ درصد افزایش داشته، تجارت جهانی تا ۸۵ درصد گسترش داشته است. سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی در همین فاصله ی زمانی تا ۵۲۹ درصد یعنی شش برابر افزایش داشته است. سرمایه گذاریهای مستقیم، قلمروی خاص قدرتمندترین ها در بین کنسرن ها است. بعنوان مثال در آلمان، ده قدرتمندترین کنسرن ها مالک یک سوم سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی هستند. این قاعده به طور کلی در مورد کشورهای پیشرفته صنعتی هم صادق است و پنجاه تا از بزرگترین کنسرنها در این کشورهای پیشرفته، بیشتر از نصف سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی را در اختیار دارند .

- در این میان ۹۰ درصد از سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی به خرید شرکتهای اختصاص دارد و با این شیوه است که قدرت کنسرن ها به سرعت غیرقابل تصویری رشد یافته است .

- در بخش مخابرات ، شرکت تلفن آلمان و تلفن فرانسه و ودافون، یعنی فقط سه شرکت طی یک سال دوهزارو پانصد میلیارد دلار خرج کرده اند تا شرکت های دیگر را خریداری نمایند.

تا آخر سال ۲۰۰۰ بخش ارتباطات تلفنی، بازار در حال رشد محسوب می شد . تکنولوژی جدید، تنظیم مجدد بازار و خصوصی کردن باعث هجوم

غول آسای سرمایه شد. انگیزه ی رقابتی باعث سرمایه گذاری بی حد و مرز در بخش تلفن ، اینترنت و تلفن موبایل گردید. این سرمایه گذاری ها، سرعت نوآوری را نیز گریزناپذیر ساخت. رهبران بازار به نرخ سود رویایی رسیدند و ارزش سهام بورس بالا رفت. آنگاه بنظر می رسید که جریان پول که حرص و طمع بازار بورس را در این بخش حس کرده بود، هرگز فروکش نخواهد کرد ، تحول دوره ای اقتصاد سرمایه داری- بحران ها و بیکاری- جزئی از تاریخ قرن گذشته بنظر میرسد و اقتصاد جدیدی متولد شده است .

حال که سرمایه گذاری زیادی صورت گرفت ، بحران از آمریکا اما به شکل جهانی و پایدار آغاز شد. کارخانجات ارتباطات تلفنی سرمایه گذاری هایشان را یکباره کاستند . این ضربه ای بود به شرکتهای تولید کننده چون " اریکسون Ericsson"، "نوکیا Nokia"، "الکاتل Alcatel" نورتل Nortel"، "لوسنت Lucent" و "زیمنس Siemens".

علاوه بر آن این شرکتهای باید با دادن پرداخت پیش سفارش در مخارج تولید نسل جدید شبکه تلفن های موبایل شرکت نمایند، همچنین گرداننده گان مخابرات و تلفن موجودی صندوق هایشان کاهش یافته و قادر به پرداخت مخارج نیستند. آنها با خرید شرکتهای جدید و بالا رفتن قیمت مجوز بهره برداری از سیستم ارتباطات موبایل UMTS-Lizenzen، تا خرخره دردهی فرو رفتند. بدین ترتیب سقوط سهام بورس تلفن از یکسو خبرازیک فروکش دائمی میدهد و از طرف دیگر نشانگر اینست که بدست آوردن پول از طریق بورس کارساز نیست .

بدهی ، فقط شرکت های اروپایی تلفن و ارتباطات بالغ بر ۴۰۰ میلیارد یورومی گردد!

تمامی شبکه تولیدی با سرعت نفس گیری از یک جهش رشد، بسوی بحران خیز برداشته است. در مرحله اول، کوچکترها سقوط کردند و بعد نوبت بزرگترها رسید. برای اینکه نرخ سود دوباره بالا رود باید سرمایه اضافی از این شبکه بیرون کشیده شود. نتیجه اینکه محدوده ی تعداد شرکتهای تنگ ترو فیل ها بزرگتر و قدرتمندتر میشوند.

از آغاز ۲۰۰۱ در سطح جهان و در حوزه صنعت ارتباطات و تلفن حدود ۵۵۰،۰۰۰ محل کار از بین رفته است . شرکت زیمنس در بخش تلفن و ارتباطات در کل جهان کارکنان اش را از ۵۴،۰۰۰ به ۳۷،۵۰۰ تقلیل داد و در کشور آلمان ۵،۵۰۰ فرصت شغلی را کم و سپس نابود نمود. در آمریکای لاتین ، ایالات متحد آمریکا، انگلیس تا اروپای شرقی هم ۱۱ هزار فرصت شغلی نابود گردید .

در سطح جهان شرکتهای تولیدی محلی بسته میشوند، زیرا که:

- با لیبرالیزه شدن شرایط محلی سرمایه و خصوصی سازی در بخش تلفن و ارتباطات دیگر ضرورتی به تولید محلی برای کامل کردن کالاها در این کشورها نیست؛

- تکمیل محصولات تولید شده در چارچوب یک نقشه ی جهانی تولید و طبق یک شبکه جهانی توزیع محصولات انجام می شود.
- کارگاه های تکمیل قطعات به شرکتهای تخصصی تکمیل قطعات فروخته شده که در سطح جهان از تولیدکنندگان اصلی در بخش تلفن و ارتباطات و کامپیوتر سفارشات می



پیشنهادهایی مثل بقیه سازمانها ارائه کردند. ولی آنها تنها جریانی بودند که نتوانستند در درون خود با یک هماهنگی بین المللی موافقت و آنرا متحقق سازند.

ارقام بیکار سازی ها بمانند یک خبر در خشان اعلام میشود!

اتحادیه ی بین المللی سندیکاهای آزاد (IBFG) برای اولین بار در پورتوآلگره حضور داشت. البته در همان زمان روساء شان در نیویورک در فرورم اقتصاد جهانی در حال جار و جنجال بودند. میدانیم که فرورم اجتماعی جهانی مقابل طرح فرورم اقتصاد جهانی است، در این طرز برخورد یک جهت گیری استراتژیک دیده میگردد.

مسئول روابط بین المللی سندیکای برزیل CUT- در کنار سندیکای کره جنوبی KCTU و سندیکای آفریقای جنوبی COSATU در جناح چپ IBFG قرار گرفتند و نوعی یک پیوند بین سندیکاهای سنتی و جدید در جنوب ساختند- این همکاری برزیلی در یک جمع بندی میگوید: "یک چیز مشخص است که خط مشی سنتی سندیکاهای باید دوباره بررسی گردد، در صورتیکه بخواهیم از حقوق کارگران بشکل موثر دفاع کنیم، سیستم جامعه را بهبود بخشیم و رابطه مستقیم یا بخشهای دیگر جامعه داشته باشیم." (به نقل از گزارش فورم در پورتوآلگره)

برگردیم به موقعیت در بخشهای تکنولوژی انفورماتیک و سیستم مخابراتی:

این بخش پیشتاز روابط کاری جدید بوده است. با روشهای جدید مدیریت- هدایت غیر مستقیم- کارکنان آزادی عمل زیادی در تصمیم گیری بدست آورده و کارکنان در همهء سطوح موفقیت اقتصادی واحد شغلی شان مسئولیت مشترک دارند: آنها بعنوان کارکنان وابسته و در عین حال مستقل کار میکنند و به همین نسبت درصد زیادی هویت خود را با کارشان تعریف می نمایند.

اما این توهم گسترش یافته که با انقلاب در تکنولوژی اطلاعاتی، مناسبات قدیمی کار نیز از بین خواهد رفت، همچنانکه Dagmar Deckstein در SZ مینویسد:

"انسانها کم و کمتر بعنوان چرخهای کوچک در ماشین سازماندهی هستند، آنها خود را از این مناسبات آزاد میکنند، بخشها به ضرورت گوش فرا خواهند داد، بخشها نیاز شخصی و قابلیتهای خود را دنبال خواهند کرد. همچنانکه در سده های بعد از ۱۸۴۸ بیکاران و جمعیت بیچیزان خود را با مناسبات جامعه صنعتی تطبیق دادند، بهمان شکل قرن ۲۱ نیز باردیگر به جماعت می آموزد که خود را از این مناسبات تنگ و منجمد کاری خلاص کنند"

Arbeit gestern, Arbeit morgen, Dagmar Deckstein)
(in SZ, ۷, ۲, ۱۹۹۸)

با همان سرعتی که در سطح جهان نیروهای متخصص در سطح بالا جستجو شد (نیروهایی که با دادن green card در سطح جهان جستجو شدند). آنها با همان سرعت به نیروهای زائد مبدل گردیدند و تمامی نیروها و کارکنان در بی ثباتی و ناامنی شغلی قرار گرفتند و آنها را ناچار به تن دادن به فشارهای موجود برای تطبیق خود با شرایط کنونی کرد، هر چند این تهدید به اخراج پشت ماسک نیرنگ و فریب نظیر دورنمای جدید پیدا کردن"، "تخصص و کارورزی ویژه فردی"، "کشف خود و شانس های جدید"، "تطبیق با شرایط و امکانات جدید"، پنهان شده بود. بهای این به اصطلاح "شانسهای جدید" اجباری اما چیزی نبود جز بدتر شدن شرایط شغلی.

پس بار دیگر نشان داده شد که نه تنها شانس ها بلکه مخاطرات به شکل غیر عادلانه ای تقسیم شده اند. نه تنها کارکنان اصلی کنسرنهای فراملیتی نیز قادر به تصمیم آزادانه برای زندگی شان

در این میان ارقام بیکار سازی ها در خارج از کشور به حد بالایی رسیده، در حالیکه در داخل این رقم انطور که رهبران کنسرنها میخواستند پیش نمیرود. دلیل اینکه در آلمان این روند معتدل بوده به این خاطر است که اول این اخراجها از آنجایی شروع شد که حقوق شاغلین اخراجی محدود و اخراج و بیکار سازی راحت تر بود.

بعنوان مثال شرکت Motorola کارگاه خود را، نه در شهر Flensburg، بلکه در منطقه ی Edinburgh اسکاتلند، تعطیل کرد. شرکت Siemens قبل از هر جا در انگلستان و آمریکا کارمندان خود را کم کرد.

عجیب نیست که کارفرمایان تحت الفاظی مثل "بازار کار غیر قابل نفوذ" و "لیبرالیزه شدن بازار کار"، قانون حمایت در برابر اخراجها را نشانه گرفتند. اتحادیه کارفرمایان و صاحبان صنایع ارتباطی و مخابراتی و ابزاررسانه ای مدرن Bitkom در نمایشگاه سالانه CeBit درخواست اسانتر کردن شرایط کم کردن شاغلین را داشت، زیرا که صنعت ارتباطات و اطلاعات به نفس تنگی افتاده و به فضای بیشتری نیاز دارد و کارمندان باید هر چه سریعتر با روند تحولات اقتصادی خودشان را انطباق دهند.

در این کشمکش ما فقط با یک پدیده ی آلمانی روبرو نیستیم. تنظیم اجتماعی توسط دولت با سرمایه داری جهانی مطابقت ندارد. اینکه قانون حمایت از کارکنان در مقابل اخراجها در ایتالیا تعرض دولت برسولونی را خنثی کرد اتفاقی نبود. البته که در آنجا یک جنبش اجتماعی گسترده، که در مرکز آن اتحادیه ها هستند، در دفاع از تنظیم دولتی (دخالت دولت در اقتصاد) شکل گرفت.

"محل کار" و "سطح دستمزد ها" توسط نظارت دولت و قرارداد و تعرفه های جمعی در برابر تحولات اقتصادی و نوسانات کارخانه ای در امان ماند. امروزه ولی باید کار و زندگی منعطف باشند، بدین معنی که روند زندگی انسانها کاملا تحت الشعاع نیازهای سرمایه قرار گیرد.

دستاوردهای مبارزه سخت بدست آمده اند! باید از آنها دفاع کرد. چرا که اگر اینها اینجا از بین بروند، در خارج خیلی سخت تر میشود برایشان جنگید.

این مبارزه با دفاع از حقوق کارگران اخراجی مثل، محدودیت سرعت اخراج، باز خرید و پرداخت خسارت در موقع فسق قرارداد کار از سوی کارفرما شروع می شود. وقتی که همکاران ما در کارخانجات آمریکایی از طریق اینترنت و در سایت شورای کارخانه در آلمان، قانونهای حمایت در برابر اخراج و مبالغ باز خرید را میخوانند، شوق زده میشوند. در حالیکه خود در روز پنجشنبه مطلع میشوند که روز جمعه باید محل کار خود را ترک کنند و دوشنبه اجازه ورود به کارخانه را ندارند. اما علیرغم موج اخراجها در سطح جهان، هنوز هماهنگی و مقاومت دستجمعی فرای این یا آن کارخانه دیده نمی شود، چه رسد به هماهنگی در سطح کارخانجات چندین کشور.

آنچه که در باره ی فراملتی ها گفته شده برای سندیکاهای هم صدق میکند. در آغاز فوریه امسال در فرورم اجتماعی جهانی در پورتو آلگره، سندیکاهای قویترین و سازمانیافته ترین بخش جنبش های اجتماعی بودند و آنها نیز



نیستند، بلکه در زندگی آنها هر چیزی اتفاق می افتد جز حق تعیین سرنوشت شان و تصمیم گیری مستقل شان. آنها باید تابع تصمیم نیروهای ناشناخته باشند و آنها نیز وقتی کار پیدا میکنند، که بتوانند سرمایه را افزایش دهند. (مارکس - مانیفست) شرایط هستی آنها اساساً تفاوتی با کارگرانی ندارد که با شرایط سخت و حقوق بسیار محدود کار میکنند.

گذشته از تخصص و کارآمدی هر فرد، عدم امنیت شغلی و عدم امنیت در طول زندگی دوباره تجربه ی مصیبت بار کار و معیشت برای شاغلین گشته است.

اجباراً چیزی "نو" را تجربه کردن؛ کوره راه های رفته را بازگشتن و ریسک های غیر قابل کنترل را پذیرفتن، همه جا حس میشود. در دهه های گذشته به این احساس عدم امنیت تا حد زیادی لجام زده شده بود؛ حال شرایطی برمیگردد، که هر کس میتواند ناگهان یک بازنده بالقوه باشد. وضعی که انسان را به هرچیز نامطمئن می سازد.

نسل جوان
بیش از همه با شرایط ناگوار رودر روست!

این امید واهی که بازار و پول و علایق اجتماعی و موسسات دولتی را می شود به هماهنگی در آورد به نحو خشنی از هم می پاشد و تردید در توانمندی سیستم اجتماعی حاکم که قادر به حل مشکلات بدون آسیب های اجتماعی باشد افزایش می یابد.

علاوه بر این، ترس از بیکاری و تجربه های بیکار شدن لزوماً منجر به آگاهی مبارزه جویانه نمی گردد. بررسی و تفسیر تجارب تعیین کننده است. تجارب بحرانی به شکل غافلگیرانه ای تمایلاتی را تقویت میکند که نیروهای کار را به سمت و سوی تفکرات حاکمان نزدیک نماید این باصطلاح حقوق مدرن جدید، تکیه اش به ترس از عواقب جهانی سازی سرمایه است، تا "قشر میانی جامعه" را به موضع میهن پرستانه ی رفاه طلبانه بکشاند.

سندیکاها با شرکت درگردهمایی هایی مثل "اتحاد برای افزایش توانایی رقابت"، نشان میدهند که آنها ایده ی "تساوی حقوق" کار و سرمایه را زیر سوال برده و الویت بازار رقابت را تأیید میکنند. بدین ترتیب آنها فعالیتهای خود را به "قابل تحمل کردن" عواقب جهانی سازی نئولیبرالیستی برای جامعه محدود می نمایند. بنا بر این منطقی، بدیهی است که تعداد بیشماری از اتحادهای تشکیل یافته از سوی

سندیکاها و کارفرمایان تحت عنوان "اتحاد برای کار" عملاً در خدمت منافع کارفرمایان و به ضرر شاغلین قرار گرفته است. این گویای بحران عمیق جنبش کارگری است که مدتها قبل از ۱۹۹۱ آغاز گردیده است.

در نیمه دهه هفتاد یک دوره مبارزاتی پایان یافت:

- یک پروسه ی تجزیه و تقسیم به اجزاء، شکافهای درون طبقه کارگر را عمیق تر کرده است

- این یک تحول است که قراردادهای کوتاه مدت کار، قراردادهای نیمه وقت کار، اشتغال غیر قانونی، و کار مستقل اجباری، جایگزین قراردادهای معمول منطبق بر حقوق تاکنون برسمیت شناخته شده ی حقوق کار شده است.

- روشهای جدید اشتغال، بین کارکنان ایجاد شکاف کرده و بخش زیادی از شاغلین را به حاشیه کشانده است.

- تغییر در طرح مدیریت و سازماندهی کار در خدمت به کنار زدن چارچوبها و روند های کاری شده است که تقریباً خودبخودی مناسبات متحدانه و همکارانه را حمایت میکرد.

- بخش در حال رشدی از کارکنان، علیرغم شاغل بودن، فقیر هستند.

- بیکاری وسیع و توده ای مشخصه ایست که جزء لاینقطع سرمایه داری نئولیبرال گردیده است.

در آغاز نیمه دهه هفتاد روشن شد که سیستم تنظیم اجتماعی توسط دولت یا سرمایه داری انحصاری دولتی به پایان دوران خود رسیده است. جهانی شدن سرمایه، که در دهه ۰۹ بدون ممانعت رشد کرد، توانست مرزها و چارچوبهای میهنی را کنار بزند. بحران جنبش کارگری نیز با فروپاشی سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی به نقطه اوج خود رسید. سرمایه از سازش با "دولتهای اجتماعی" استعفا داد و به مقابله ی طبقه کارگر رفت. این تحول قدرت سنتی سندیکاها را به مفهوم وزنه ی ضد قدرت، در کارخانه ها و همچنین در جامعه زیر سوال برد.

W renreW nnamppeS اقتصاددان و جامعه شناس می نویسد: "در مقیاس جهانی یک خلا بوجود آمده است که به سرمایه امکان میدهد از بحران و تحولات ناموزون خود پدیدآورنده اش به روش تثبیت شده ای سود برد؛ با تغییرات عمیق در مناسبات تقسیم بین

المللی کار سرمایه قادر است نیروی کار را علیه نیروی کار بکار بگیرد و مقاصد خود را به آنها تحمیل کند. چرا که انسانها در اتموقیعت ناامن شغلی خود را با شرایط موجود تطبیق داده و بی هدف میشوند. عبارتی بحران عمومی جامعه و اقتصاد سرمایه داری با خود نه لزوماً رشد تحرک توده ای، بلکه تسلیم ناگزیر هر چه بیشتر با شرایط موجود را باعث میگردد. (renrew BM, nnamppeS ۲-۲۰, s ۳۴)

این بحران از این منظر نیز غم انگیز است، زیرا که این بحران با خود بحران آلترناتیو را سبب می شود. آلترناتیو اجتماعی انکار می شود و تو گویی در مقابل این وضعیت راه حل دیگری وجود ندارد، آلترناتیوی وجود ندارد " این همان یابوه ای است که سالها بر سر انسانها مثل پتک فروآورده اند.

حال برای چپها این سوالها مطرح می شود: چگونه میتوان در این وضعیت از هم گسیخته گی آگاهی جمعی، دوباره یک دورنمای همبستگی و اعتماد بنفس جمعی بدست آورد. آیا این اجزاء تکه تکه شده و از هم پاشیده را میتوان دوباره متحد ساخت؟

هر چند که در گذشته بر بستر سازماندهی جمعی کار و تولید صنعتی و روشن بودن روابط، تقریباً یک همبستگی ارگانیک بوجود آمده بود، اما این همبستگی بدون قید و شرط هم نبود.

شرایط پیچیده ی همبستگی!

هر چند تحولات بین المللی و شبکه ی تولیدی کنسرنهای چند ملیتی امروزه امکان هماهنگی و همکاری را فراهم کرده است اما البته همکاری ای که در خدمت اهداف کارفرماهاست و اهداف این هماهنگی ها دیکته میشود و در شرایط بحرانی این شبکه ها از طرف شاغلین، بعنوان جایگاه رقابت برسر بدست آوردن محل کار و درآمد تجربه میشوند.

ولی تحولات و شبکه های تولید بین المللی، جلوه هایی از تحولات تضاد آمیز است که مرز دولتهای ملی را در می نوردد و در سطح جهان کارگران تولیدی و نیروی کار فکری را در ترکیب به هم آمیخته ای با بخشهای تولیدی، حمل و نقل، در گونه ای از همکاری نامحسوس و در عین حال رقابتی با هم قرار می دهد. در بکارگیری ابزار جدید ارتباطات، که افراد در کار روزانه شان بکار می برند، در وهله نخست نیاز شخصی



الویت دارد، ولی این امکانات حامل این ظرفیت می باشد که رابطه ی درونی انسانهای مولد را به سمت کنترل کار و روابط کاری متحول سازند.

من یک نقل قول از مانیفست حزب کمونیست می آورم؛ هر چند انطور راحت هم که کارل مارکس نوشته نیست: "اتحاد کارگران... با رشد ارتباطات، که دستاورد صنعت بزرگ است و کارگران مناطق و کشورهای مختلف را با یکدیگر مرتبط میکند، تسریع می یابد. فقط یک ارتباط لازم است، تا مبارزه ی محلی که دارای ویژه گی های یکسانی هستند به یک مبارزه ملی و جهانی ارتقا و سپس به یک مبارزه طبقاتی متمرکز تبدیل گردند. (M, tsefinaM, ۳۵.s)

صرف نظر از این کلمه فقط، بایستی "تعداد زیادی مبارزه محلی" وجود داشته باشد که بعد آنها بتوانند در ارتباط قرار گیرند. در مقابل این "مبارزات محلی" این وظیفه قرار دارد که مشکلات خودشان و سیربحران و تحولات جهانی را به عنوان یک پدیده به هم پیوسته درک و ارزیابی نمایند. چراکه یکی از مشخصه های بارز دنیای کنونی شباهتهای کامل تجربه های اجتماعی در سطح وسیع، فرای مرزهای جغرافیایی است. ما باید علیرغم خود ویژگی ها، نقاط مشترک را مورد توجه قرار دهیم.

- نقطه اشتراکی، که محصول (برآمده) از همکاری کنسرنهای بین المللی در سطح جهان می باشد که اهداف مشترکی را دنبال میکنند و آن اینکه: حداکثر نرخ سود سرمایه و بازار سرمایه را تضمین و برای رسیدن به آن جهان را به محل نامحدود مواد خام، تجارت و سرمایه گذاری و تولید خود مبدل کرده اند.

- این باعث می گردد که مراکز مالی جهانی FWI، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی که در همه جا اهداف کاملاً مشابهی را دنبال میکنند به کشورها شرایط خود را دیکته کنند. نتیجه آن میشود که در هر جا، از محل و فرصت های شغلی گرفته تا بیکاری، شرایط سخت کار، تا خصوصی کردن بخشهای خدماتی، خصوصی کردن بخشهای اجتماعی همچون بهداشت، تا بازنشستگی، و آموزش و پرورش، آب و غیره اهداف یکسانی دنبال شود.

- دلایل زیادی حاکی از آن میکنند که همگرایی بحران ادواری یک استثنا نیست، بلکه بیان دینامیک بحران جدیدی است که کل اقتصاد جهانی را در بر گرفته است. تطبیق فوق العاده ی اقتصاد جهانی و سلطه ی کنسرنها باعث گشته که بحران در گستره جهان بسط یابد. هیچ کشوری در امان نیست. ولی سرمایه داری جهانی نه تنها باعث همزمانی بحرانها در سطح جهان، بلکه همچنین باعث همزمانی دوره های مبارزاتی نیز می گردد.

اعتصاب کنونی در بخش ساختمان، فلزات، و صنعت الکتریسته، تلفن، پست، همچنین در خرده معاملات، اعتصابات سندیکاها در کره جنوبی علیه اخراجها و فروش صنایع ملی، اعتصاب عمومی سندیکاهای اندونزی در اوریل علیه خصوصی سازی مالکیت های عمومی، اعتصاب عمومی سندیکاهای ایتالیا در اوریل علیه متلاشی کردن دستاوردهای اجتماعی، جنبش بی زمینها در برزیل، مبارزه توده ای در آرژانتین، جنبش زاپاتیستها در مکزیک، نشست فروم اجتماعی W muoflaizostle در پورتو آگرا (P otroA ergela) و آماده سازی نشست فروم اجتماعی اروپا در فلورانس همگی بیان ظهور یک فرهنگ مقاومت و احتمالاً نشانه ایست از اینکه ما در آغاز یک دوره جدید مبارزاتی در جنبش کارگری قرار داریم.

طبقه کار باید خود را بعنوان یک طبقه بین المللی برای این دوره مبارزه آماده نماید

از طرفی سرمایه ی انحصاری اقتصاد جهان را کنترل میکند، ولی این

بین المللی شدن سرمایه، طبقه کارکن را هم بین المللی کرده است. این طبقه کارگر در نتیجه مهاجرت نیروی کار در مراکز اقتصادی بزرگ بین المللی است. ولی این طبقه قبل از هر چیز بدلیل همگرایی در زنجیره ای از ارزش جهانی، طبقه ای بین المللی است.

کارکنان کنسرنها بخشی از طبقه هستند که بیش از سایر بخشها به تولید سرمایه داری مدرن، مرتبط میباشد؛ آنها بخشی هستند که بطور عینی خصوصیات بین المللی طبقه را اخذ نموده اند. همچنین آنها بخشی را تشکیل میدهند که می توانند تولید سرمایه داری را به حساس ترین وجهی مورد هدف قرار دهند.

ولی علیرغم اینکه این بخش عناصر ماهوی طبقه را با خود دارد، تنها زمانی قادر است دورنمای یک دنیای دیگر را برای خود بگشاید که بخشی از یک جنبش اجتماعی سازمانیافته گردد. جنبشی که بشکلی فراگیر قشرهای وسیع ترو در حال رشد کارکنان بی حق و حقوق را نیز دربرگیرد.

ما به سندیکاهایی نیازمندیم که نه فقط خود را روی مسائل و حقوق بنیادین "کار" متمرکز کند، بلکه خود را همچنین روی مسائل سیاسی و اقتصادی: حقوق بشر، عدالت، حمایت از برابری اجتماعی، حمایت از بی چیزان و به حاشیه رانده شده گان متمرکز ساخته و این مبارزه طلبی را در ابعاد بین المللی قرار دهد.

ما به سندیکاهایی نیازمندیم که، که مسئله ی مالکیت را به بحث گذارد؛ اشکال مالکیت را به بحث گذارد؛ مسائلی که برای سرمایه مجاز است ولی برای جهان کار یک تابو محسوب می گردد. علاوه بر این شکل مالکیت یک سوال اساسی در تعیین خط مشی استراتژیک کنسرن های فراملیتی است. تصرف خدمات عمومی، وسایل ارتباطی و مطبوعات، آب، مالکیت، اماکن روحانی، مواد خام طبیعی، تصرف بازنشستگی، بیمه خدماتی و غیره، مگر جز این است که خود سرمایه بحث مالکیت را پیش آورده است. می بینیم که هر بار با تجدید سند مالکیت هر شرکت بحث مالکیت به نفع سرمایه تکرار می شود.

چشم انداز نوین باید مسئله حق مالکیت را دوباره در دستور کار قرار دارد.

مالکیت جامعه دارای دو اساس و پایه است: خصلت اجتماعی تولیدی و مبادله ای که بیشتر از همه در دنیای کنسرنهای چند ملیتی قابل تجربه است، دوم این ایده که مالکیت برای خدمت به رفاه عمومی است. در سالهای اخیر ما شاهد رشد یک جنبش علیه نئولیبرالیسم، جهانی سازی سرمایه و جنگ های امپریالیستی هستیم. این جنبش جهانی میتواند جنبش کارگری را برانگیزاند. از طرف دیگر این جنبش جهانی نیز به نیروی سازمانیافته کارگران برای ساختن یک الترناو اجتماعی و سیاسی نیازمند است.

"سباتل" تولد یک رابطه جدید ما بین منتقدان جهانی سازی سرمایه، جنبش کارگری و کارگران و دهقانان کشورهای مختلف همراه هم بود. روابطی که بشکل معمول در زندگی روزمره به مبادله ی تجاری تنزل داده شده یا بشکل تقسیم کار بین المللی خود را نشان میدهد، در این نقطه عطف اما، به رابطه متقابل تولیدکنندگانی مبدل شد که میخواهند سرنوشتشان را خود در دست گیرند و خواهان کنترل کار و مناسبات کاریشان هستند.

در این سرآغاز، نقاط مشترک نیرویی آشکار میگردد که از دل یک رابطه تعیین شده توسط بازار کار بین اشیا، یک رابطه از نوع

جدید، بین کارگران مزدی و دهقانان کشورهای مختلف می سازد . رابطه ای که مظهریک جهانی شدن واقعی، یک " اتحادواقعی جهانی و وحدت فرهنگی بشریت" می باشد.
(گرامشی)

گردهمایی خلقی در سیاتل

با ترکیبی متنوع به یک حریف قدرتمند مبدل شد!

این سرآمد همه جنبش ها دارد مطالبات متفاوت را در یک کلیت جمع بندی می کند. این کلیت حاصل هماهنگی و ائتلاف و مبارزه مشترک همه کسانی است که در نتیجه ی جهانی سازی سرمایه به ورطه ی وابستگی ، ناامنی درزندگی ، فقر و تبعیض رانده شده اند.

این راه حل : که "جهان کالا نیست" موضع جنبش را بعنوان جنبش مقاومت بر علیه جهانی سازی به روش سرمایه دارانه و عاملین اش - کنسرن های فراملیتی - ، و تبیین پلاتفرم برای همکاری مبارزه ی مشترک کارگری و جنبش ناقدان سرمایه را ارائه می دهد .

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست
+۴۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱
سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی

Webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

نویسنده : reyaM oeL

برگردان : م. ف

